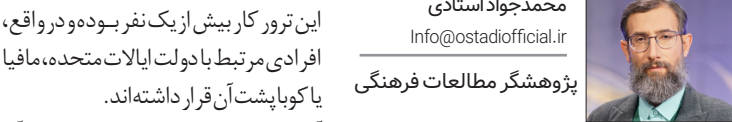




مرز میان حقيقت و شايعه

گفت‌وگو با پروفیسور راسل مویرهد، استاد نظریه سیاسی در کالج دارتموث و نماینده دموکرات مجلس نمایندگان ایالت نیوهمپشایر

در روز گاری که یک ادعای بی‌اساس می‌تواند تنها در چند ساعت میلیون‌ها بار دیده، پسندیده و باز نشر شود، مرز میان حقیقت و شایعه کجاست؟ آیا برای معتبر شدن یک روایت هنوز به سند و استدلال نیاز داریم، یا همین که «خیلی‌ها آن را می‌گویند، کافی است؟ این پرسش‌ها در کانون گفت‌وگوی پیش‌رو با پروفیسور راسل مویرهد، نظریه‌پرداز سیاسی آمریکایی، استاد کرسی «ر ابرت کلمنتس در دموکراسی و سیاست» و رئیس گروه حکومت



محمدجواد استادی

Info@ostadofficial.ir

پژوهشگر مطالعات فرهنگی

شمار در کتاب «به یغمارفته» استدلال

می‌کنید که اخلاق کار از سوی نو لیبرالیسم

«در کتاب «خیلی‌ها می‌گویند»، از ظهور

نوعی «توطئه‌باوری جدید» (یعنی گرایش

به تفسیر رویدادها بر پایه ادعای وجود

نقشه‌ها و هماهنگی‌های پنهان، حتی بدون

شواهد معتبر) سخن می‌گویید. چه چیزی

شمارا متقاعد کرد که آنچه امروز می‌بینیم،

صرفاً ادامه نظریه‌های توطئه‌قدیمی

نیست، بلکه پدیده‌ای واقعاً تازه است؟

آنچه در وهله نخست توجه ما را جلب کرد،

عجیب و غریب و نامعقول بودن توطئه‌هایی بود که

بررسی می‌کردیم. برای مثال، «توطئه محل تولد»

ادعای کرد که باراک اوباما در ایالات متحده به دنیا

نیامده و گواهی تولد او جعلی است. یا نظریه توطئه

دیگری که می‌گفت هیلاری کلینتون از زیرزمین

یک پیترزافروشی در نزدیکی واشنگتن سی‌سی، یک

شبکه قاچاق جنسی کودکان را اداره می‌کند.

این روایت‌های توطئه‌آمیز چنان دور از ذهن و پوچ‌اند

که حتی تظاهر نمی‌کنند شواهدی برای اثبات آن‌ها

وجود دارد. این وضعیت با نظریه توطئه مربوط به تئور

جان اف. کندی متفاوت است؛ نظریه‌ای که می‌گوید

این ترور کار بیش از یک نفر بوده و در واقع،

افرادی مرتبط با دولت ایالات متحده، مافیا

یا کوباپشت آن‌قرار داشته‌اند.

آن نظریه توطئه، که به یک معنا می‌توان آن

را «مادر همه نظریه‌های توطئه» دانست، با

انبوهی از شواهد و مدارک عرضه می‌شد.

نظریه‌پردازان توطئه در باره آن کتاب‌هایی

می‌نوشتند که پر از پانویس، ارجاع و جزئیات

بود. به تعبیر ریچارد هافستدر، آن‌ها «بیش

از حد مشکاف و دانش‌مآب» بودند. اما

پدیده‌ای که‌مامی‌کوشیدیم آن را بفهمیم،

اصلاً چنین نبود؛ نه‌موشکافانه بود، نه

متکی به انبوهی از شواهد و نه حتی در

پی‌آن بود که ظاهری پژوهشی و مستند

به خود بگیرد.

عنوان کتاب، «خیلی‌ها می‌گویند»،

به نوعی سیاست‌ورزی مبتنی بر

شایعه، تکرار و معتبر شدن یک

ادعا صرفاً از راه گردش گسترده آن

اشاره دارد. آیا در عصر شبکه‌های

اجتماعی، حقیقت دیگر نه بر پایه

شواهد، بلکه بر اساس تعداد

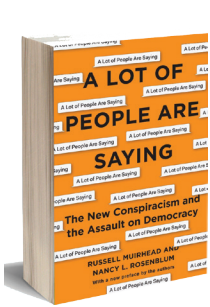
دفعاتی ساخته می‌شود که یک

ادعا تکرار و به اشتراک گذاشته

می‌شود؟

این دقیقاً همان ایده‌ای است که هنگام نوشتن کتاب

در کالج دار تموث قرار دار. اهمیت دیدگاه‌های مویرهد تنها به جایگاه دانشگاهی او محدود نمی‌شود؛ او همزمان عضو مجلس نمایندگان ایالت نیوهمپشایر است و از این‌رو، بحران دموکراسی را نه فقط از منظر نظریه سیاسی، بلکه از درون میدان سیاست عملی نیز تجربه و تحلیل می‌کند. محور این مصاحبه، کتاب «خیلی‌ها می‌گویند: توطئه‌باوری جدید و یورش به دموکراسی» است که از او پرسیده‌ایم چرا شهروندان گاه روایت‌های همسو با گرایش سیاسی خود را



محور این

مصاحبه، کتاب

«خیلی‌ها

می‌گویند:

توطئه‌باوری

جدید و یورش به

دموکراسی» است

که از او پرسیده‌ایم

چرا شهروندان

گاه روایت‌های

همسو با گرایش

سیاسی خود را

بدون کوچک‌ترین

شاهدی

می‌پذیرند؛

شبکه‌های

اجتماعی چگونه

واقعیت‌های

بدیل می‌سازند؟

به ذهن من و نانسی (نویسنده دوم

کتاب) رسید. عنوان «خیلی‌ها

می‌گویند» نیز از همین‌جا شکل

گرفت. کم‌کم متوجه شدیم آنچه

امروزه به یک روایت توطئه‌آمیز

اعتبار می‌بخشد، نه شواهد،

بلکه تکرار است. آنچه اهمیت

پیدایمی‌کند، این است که آن

روایت برای دیگران فرستاده

شود، کسی آن را در اینستاگرام

یا فیس‌بوک پسندد و مدام میان

افراد دست‌به‌دست شود. نتیجه

این فرایند آن است که مردم معیار

خود را برای این‌که چه چیزی

«حقیقت» محسوب می‌شود، بایین

می‌آورند. در گذشته، مردم از خود

می‌پرسیدند: «آیا برای باور کردن

این ادعا شواهد کافی وجود دارد؟»

اما اکنون می‌پرسند: «آیا آن قدر افراد

زبادی این حرف را تکرار می‌کنند

که من هم بتوانم با خیال راحت آن را

برای یک نفر دیگر بفرستم؟»

آیا این خطر وجود ندارد که

حمله افراطی به نظریه‌های

توطئه، به ابزاری برای

بی‌اعتبار کردن پرسش‌های جدی افکار

عمومی درباره قدرت، فساد، جنگ،

رسانه‌ها و نهادهای رسمی تبدیل شود؟

در حال حاضر، در ایالات متحده هر چرخه

خبری، بی‌درنگ با چرخه دیگری

از روایت‌های توطئه‌آمیز دنبال

می‌شود. هر اتفاقی که روی

می‌دهد، بلافاصله نظریه‌ای

توطئه‌آمیز در باره همان اتفاق

پدید می‌آید.

بنابراین، نگرانی من حمله

بیش از حد به نظریه‌های

توطئه نیست. آنچه مرا نگران

می‌کند، شکل‌گیری نوعی ذهنیت

توطئه‌اندیش بی‌فکرواری از واقعیت

است؛ ذهنیتی که همه چیز را در خود

می‌بلعد و ارتباط مارا با واقعیت از میان

می‌برد.

شما تأکید می‌کنید که

توطئه‌باوری جدید، نهادهای

تولیدکننده دانش-مانند

دانشگاه‌ها، روزنامه‌نگاری، علم

و دادگاه‌ها-را هدف حمله قرار

می‌دهد. اما اگر خود این نهادها

با بحران اعتماد عمومی روبه‌رو

باشند، آیا صرفاً دفاع کردن از

آن‌ها کافی است؟

در شرایط کنونی، نه؛ صرفاً دفاع کردن

از این نهادها کافی نیست. باید نسبت به شیوه‌هایی

هوشیار باشیم که قدرت‌طلبان از طریق آن‌ها

می‌کوشند همه منابع تولید دانش بی‌طرفانه را

بی‌اعتبار کنند. همچنین باید کرد کنیم و به‌ر سرتی

درایم که دادگاه‌ها، دانشگاه‌ها و روزنامه‌نگاران تا



فکر می‌کنم

آنچه در واقع

رخ می‌دهد این

است که بسیاری

از شهروندان

روایت‌هایی را

باور می‌کنند که با

ارزش‌ها و دیدگاه

سیاسی خودشان

سازگار و همسو

است؛

حتی هنگامی

که برای

پشتیبانی از

آن روایت‌ها

کوچک‌ترین

مدرکی وجود

ندارد

چه اندازه آسیب‌پذیرند. در عین حال، باید بپذیریم

که بسیاری از نهادهای قدرتمند در دانشگاه و

روزنامه‌نگاری، از برخی جهات مهم خودشان موجب

بی‌اعتباری خویش شده‌اند و به اصلاح نیاز دارند.

می‌توان همزمان از چیزی دفاع کرد و آن را مورد

انتقاد قرار داد.

چرا فکر می‌کنید برخی شهروندان امروز

بیشتر مایل‌اند یک اتهام بی‌اساس را باور

کنند تا یک گزارش روزنامه‌نگارانه، یک

پژوهش دانشگاهی یا حکم دادگاه‌ها را؟

به نظر من شواهد قابل اعتمادی وجود ندارد که

گزارش‌های روزنامه‌نگاران مستند و مبتنی بر منابع

معتبر را باور کنند، تمایل دارند اتهام‌های بی‌اساس

را بپذیرند. فکر می‌کنم آنچه در واقع رخ می‌دهد

این است که بسیاری از شهروندان روایت‌هایی

را باور می‌کنند که با ارزش‌ها و دیدگاه سیاسی

خودشان سازگار و همسو است؛ حتی هنگامی که

برای پشتیبانی از آن روایت‌ها کوچک‌ترین مدرکی

وجود ندارد.

بسیاری از نظریه‌های توطئه کلاسیک،

به شیوه تحریف‌شده خود،

می‌کوشیدند نظمی پنهان در

پس رویدادها کشف کنند.

اما شما استدلال می‌کنید که

توطئه‌باوری جدید، آشفتگی،

ابهام و بی‌اعتمادی تولید

می‌کند. آیا سیاست معاصر

از افراط در معنا بخشی به

رویدادها، به سمت نوعی

ویران کردن عا مدانه واقعیت

حرکت کرده است؟

من میان نظریه توطئه کلاسیک-با

تأکید بر واژه «نظریه»-و توطئه‌باوری

جدید تمایز می‌گذارم؛ توطئه‌باوری

جدیدی که نظریه، شواهد و واقعیت‌ها

را کنار می‌گذارد. در نظریه‌های توطئه

کلاسیک، اغلب با نظریه‌پردازانی

رو به‌رو بودیم که می‌خواستند در

جهانی‌زندگی کنند که در آن همه چیز

از روی قصد و برنامه رخ داده و همه چیز

معنایی روشن دارد. پروژه فکری آن‌ها

این بود که توضیح دهند چگونه همه

اجزای جهان به یکدیگر مربوط هستند

و در نهایت معنا پیدایمی‌کنند. آن‌ها

جهانی می‌ساخند که از جهان واقعی‌ای که ما در

آن زندگی می‌کنیم، منظم‌تر و منسجم‌تر بود. اما

توطئه‌اندیشان امروز در جهانی زندگی می‌کنند-یا

جهانی می‌آفرینند-که در آن هیچ چیز معنا ندارد و

هیچ رویدادی به‌ر سرتی قابل فهم نیست.

کتاب شمار در بستر سیاست آمریکا و

دوران ترامپ نوشته شده است. آیا مفهوم

«توطئه‌باوری جدید» را می‌توان درباره

جوامع غیرغربی یا حتی عرصه سیاست

جهانی نیز به کار برد؟

به نظر من، این نوع توطئه‌باوری در هر جامعه

دموکراتیکی پدیدار خواهد شد که رسانه‌های

اجتماعی جدید در آن فراگیر و مسلط شده باشند؛

یعنی در فضایی که هر کسی بتواند بدون پرداخت

هیچ هزینه‌ای، هر چیزی را به همه مردم جهان بگوید.

برخی منتقدان استدلال می‌کنند که

تمرکز بر توطئه‌باوری ممکن است توجه

ما را از ریشه‌های مادی و اجتماعی بحران

دموکراسی، مانند نابرابری، ناامنی اقتصادی

و طرد فرهنگی، منحرف کند. پاسخ شما به

این نقد چیست؟

من هرگز استدلال نکرده‌ام که توطئه‌باوری تنها عامل

فرسایش دموکراسی است. عوامل بسیار دیگری نیز

در این زمینه نقش دارند. فرسایش دموکراسی در

بسیاری از نقاط جهان در حال وقوع است؛ بنابراین،

کسانی که نگران این پدیده‌اند، طبعاً باید مجموعه

کامل عوامل را بررسی کنند که به شکل‌گیری و

گسترش آن دامن می‌زنند. در کابین که توطئه‌باوری

در جهان دموکراتیک معاصر چه می‌کند چه تأثیری

بر آن می‌گذارد، بسیار مهم است؛ اما این به‌هیچ‌وجه

بدان معنا نیست که توطئه‌باوری تنها پدیده‌ای است

که ارزش بررسی، فهمیدن یا مطالعه کردن دارد.

مسئله چنین نیست.

آیا توطئه‌باوری جدید محصول کمبود

اطلاعات است یا نتیجه وفور بیش از حد

اطلاعات؟ به بیان دیگر، آیا مشکل اصلی

ناآگاهی است، یا این که در انبوهی از

نشانه‌ها، روایت‌ها و واقعیت‌های کاذب

غرق شده‌ایم؟

این پدیده حاصل ترکیب دو عامل است: از یک سو،

افرادی با منش و شخصیت بسیار نامطلوب از سوی

دیگر، نوعی فناوری ارتباطی کاملاً جدید که به آن‌ها

امکان می‌دهد دروغ بسازند و آن را در سراسر جهان

منتشر کنند.

در فضای دیجیتال، الگوریتم‌ها به

محتوایی پاداش می‌دهند که خشم،

ترس و بدگمانی ایجاد می‌کنند. آیا بدون

اصلاح ساختار پلتفرم‌های دیجیتال،

می‌توان به‌طور مؤثر با توطئه‌باوری جدید

مقابله کرد؟

به نظر من، ناگزیر خواهیم بود عادت‌های فکری

تازه‌ای در شهروندان پدیدآوریم؛ عادت‌هایی که به